

۶ پیشنهاد برای دیدن، شنیدن و خواندن

از گل بو فیوضی

آخر هفته

انجام دهید

شهر

۱. نروید بیرون!

آرام و مؤثر باشید

با درد صبر کن که دوا می فرستمت

یکی از پیشنهادهایم برای اسفند راه رفتن در خیابان بود. اسفند ماه خوش شروع فراغت است. نه کسالت از آن می بارد مثل میانه تعطیلات، نه آن چنان فشاری روی آدم هاست. ماهی که می توانست استاندارد زندگی باشد. هوا خوش و دل آدم ها خوش. خنک و سبک و رنگ رنگ، لبریز از بوی تردی جوانه ها در شهر. اما حالا، در این سال عجیب و پر التهاب اسفند هم به اسفندهای همیشه نمی ماند. اسفند هم خاکستری شده است و پیاز نرگس ها و لاله ها در خاک ترسیده، پنهان شده تا شاید در سال نو آرام گیرد همه چیز. سر زند دوباره، سبز شود. اما آدمی زاد به امید زنده است و برای ماندگار کردن امیدش باید عقل کند. باید سمت درست و آگاه زندگی بایستد. مثل همین روزها که بیشتر از هر چیز به رفتاری آرام، حساب شده و عاقلانه نیاز است. نمی شود رفت بیرون، نمی شود در خیابان پرسه زد. حال خوش بیداری طبیعت را کنار تن کهنه درخت ها، زیر باران های گاه به گاه اسفند و در صدای پرنده ها جشن گرفت اما می شود یک شهروند آگاه بود. می شود نترسید از نگرانی از دست دادن و شیوع بیماری. می شود بی تنش و اضطراب رفتاری درست داشت همان گونه که باید و از زندگی مدرن در کلانشهر برمی آید. می داند آدم تنهاتر و ترسیده تر و بی پناه تر می شود اما همین هم قاعده دارد. جای راه رفتن در شهر پای پنجره بارانی یک روز ساده اسفند بایستید هم از سبزی درخت ها و شهر لذت ببرید هم پرهیز کنید. از نادرستی و اشتباه

و دامن زدن به شیوع بیماری ها و راه های انتقال آن پرهیز کنید. دست هایتان را منظم بشویید. اگر کار ضروری ندارید بیرون نروید. اصول زندگی مجازی را بهتر بیاموزید. جای انتقال وجه از دم باجه یا عابر بانک ها عملیات آنلاین بانکی را به زندگی اضافه کنید. انسان عصر خودتان باشید. بی حسرت و نگرانی هم زندگی کنید و هم مراقب باشید، تا برسد به آن لحظه حول حالنا و بگرداند ایام را به خیر به سبکی تحمل ناپذیر و بگذرد این روزها و التهاب آن.

تلویزیون

۲. ببینید سریال «گرگدن» را

چالش آدرنالین

در شبکه خانگی

همان طور که پیش از این هم نوشته بودم اگر سریال کرگدن را به روال معمول سریال های شبکه خانگی ببینید ممکن است در قسمت اول وحشت زده شوید. بی هشداری برای سن تماشاگران یا میزان بلندی صدا ناگهان شما را پرتاب می کند وسط مصیبتی که از دل چند دقیقه خوشی گرفتارش شده اید. ریتم تند و میزان بی رحمی غیرقابل تصور به آن همه ظرافت و تجملی که عادت داشتیم نمی خورد. ممکن است مثل هر سریال دیگری با کودکان یا افراد حساس به خشونت پای تماشا نشسته باشید اما سریال مثل آنها نیست. سریال از جای دیگری تعریف می شود و شما را به یک بازی تازه دورتر از سطح انتظار و معمول می برد. که برای چنین چیزی بهتر بود دست کم هشدار سن می داشت. این سریال در قسمت های نخستین بیشتر به یک شیطننت می ماند. اما اگر کمی صبری کنید و به قسمت های دهم

یازدهم برسید سریال راه خودش را پیدا می کند. هر قسمت درست تر و شبیه تر می شود به نمونه های موفق که وفادار به قواعد ژانر پیش می روند و در نمونه های موجود در بین سریال های شبکه خانگی به جرأت می توانم بگویم تنها سریالی ست که به دور از بازی های معمول مخاطب را هر قسمت بیشتر از قبل می کشاند و از سویی دیگر بازی روان بازیگرها، جنسی از صمیمیت و یک دستي در بازی و درست بودن هر کدام سرچایشان شما را به کاراکترها علاقه مند می کند. شاید بتوان گفت یکی از بهترین انتخاب های بازیگرها در سریال های اخیر از آن کرگدن است. جمعی که بیشترشان از صحنه تئاتر آمده اند و حالا کنار هم خوش نشسته اند. قدرتمندترین بخش این سریال. پوریا رحیمی سام با طنز ریز و شخصیت ساده گیر و همیشه بذله گو در کنار زمختی کاراکتر بانی پال شمون با بازی قاطعانه و مسلط هدی زین العابدین در کنار زنانه بودن و نگرانی مدام سارا بهرامی ترکیب رنگارنگی را به تصویر می کشد که خوشایند و حساب شده است. مصطفی زمانی، الهام کزدا، پانته آ پناهی ها، ستاره پسیانی، کاظم سیاحی و نادر فلاح هم به این ترکیب، اتمسفری باورپذیر داده اند و باید بگویم سریال از لحاظ بازی چیزی کم ندارد.

رادیو خانگی

۳. گوش کنید به پادکست «رادیو دیو» را

از اینجاصدای شهرها به گوش می رسد

www.radiodeev.org

«فضای شهری تهران در اولین برخورد توده سیالی از جنس صداست یک هوم یا همه هم گنگ که رنگ خاکستری را در ذهن تداعی کرده و مانند حجمی برخاسته از هزاران زنبور خشمگین با انسان حرکت می کند این صدای تهران قرن بیست و یکم است. در ایستگاه متروی دروازه دولت با کمی دقت می توان اجزای این توده را به تفکیک شنید. دو صدای مختلف بیپ از دروازه الکترونیک بلیت خوان، صدای بم یکی از مأموران مترو...» این طور می شود. این دقیقاً صدای تهران است. صدای زیستی که بلدش هستیم. صدایی که حتی اگر نشنویم و بی دقت از کنارش بگذریم لحظه به لحظه آن را می دانیم. ریز به ریزش را زندگی کرده ایم. رادیو دیو پادکستی که از همان ابتدا جایش را میانه موسیقی و ادبیات و جغرافیایی که آن ادبیات و موسیقی متعلق به آن است پایه گذاری می کند. در هر قسمت نخست یک موسیقی از شهری می شنویم و پس از آن یک مکالمه، بخشی از یک داستان، روایتی از آن شهر و منطقه تا به همراه آن موسیقی ابتدایی نزدیک ترین تجربه زیستی را به شنونده منتقل کند. اگر اهل تصویرسازی هستید، اگر نت و کلمه برای شما تصویر می سازد، این پادکست خیلی به دل تان می نشیند. ضمن آنکه همراه این حال خوش با آن متن و آن قطعه موسیقی هم آشنا می شوید.

این پادکست مثل پادکست های داستان محور نیاز به تمرکز بالا ندارد و می توانید در هر فضایی براحتی آن را گوش دهید. پادکستی رنگارنگ بین کلمه ها و موسیقی. همچنین نیازی

